

## دموکراسی و ارزش‌های بنیادین آن: وحدت در کثرت

کیهان لندن یکشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۹۷ برابر با ۱۷ مارس ۲۰۱۹

فرح دوستدار – در نظام‌های اقتدارگرا و سنتی انسان‌ها مهره‌های بی‌ارزشی در دستگاه عظیم حاکمیت هستند. آزادی، اراده، اختیار و حق انتخاب در انحصار حاکمان یعنی تعداد معدودی در رأس نظام است. سایر افراد جامعه که «امت» را تشکیل می‌دهند و حکومت‌های استبدادی عصر حاضر آنها را به غلط «مردم» یا «شهروندان» می‌نامند مأمور به اطاعت و اجرای وظایف تعیین شده و خویشنداری هستند. حقیقت در چنین ساختاری مطلق است و از رأس به «مردم» دیکته می‌شود. مخالفت یا ابراز نظر شخصی به عنوان تخطی از قوانین حاکم محسوب شده و مستوجب سرکوب و مجازات شدید است. در چنین نظامی خانواده نیز به عنوان کوچکترین واحد اجتماع ساختاری اقتدارگرایانه دارد. به این معنی که مرد یا پدر در رأس قرار داشته و حق حاکمیت دارد. زن و فرزندان دارای رأی و نظریه شخصی نبوده بلکه مکلف به تبعیت از رأی پدر یا رئیس خانواده‌اند.

جامعه ایران طی قرن‌ها تحت چنین نظامی زیسته و ارزش‌های آن را خواسته یا ناخواسته در ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه خود نهادینه ساخته است. در مورد فرهنگ و اخلاق و روحیات ایرانیان بسیار نوشته‌اند. از سفرنامه‌های ادوارد براون و آرتور گوینو تا «خاکیات ما ایرانیان» نوشته جمالزاده و در دهه‌های اخیر آثار تکان‌دهنده آرمش دوستدار «[درخشش‌های تیره](#)»، «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» و اخیراً «[زیان و شبه‌زبان، فرهنگ و شبه‌فرهنگ](#)».

برای گذار به دموکراسی که نظامی کاملاً متفاوت همراه با ارزش‌های نوین است باید هر ایرانی از نظام سنتی فاصله گرفته نقد‌های آن را مورد توجه قرار دهد و در ضمیر و فکر و اعمال و رفتار خود به خانه‌تکانی اساسی پردازد. همزمان با آن باید آموخت که ساختار نظام جدید مردمسالار که خواهان آن هستیم چگونه است و چه هنجارها و ارزش‌های اخلاقی بر آن حکمفرماست و البته کاستی‌های آن کدامند و به چه سویی باید آن را تکامل داد.

دموکراسی نظامی‌ست که در آن برخلاف نظام اقتدارگرایی سنتی هر فرد جامعه به عنوان انسانی مستقل دارای فهم و شعور و ارزش و حقوق است و نه تنها می‌تواند بلکه موظف است نقشی در بهبود و استحکام جامعه ایفا نماید. از این رو آزادی قانونی جهت ابراز عقیده شخصی و برابری حقوق شهروندان شرط برقراری دموکراسی محسوب می‌شود. پیش از ایجاد تضمین‌های قانونی باید هر شهروندی این نظریه را در ضمیر خود نهادینه کند که انسان‌ها با توجه به خصوصیات ارثی آنان و تربیت و آموزشی که یافته‌اند دارای علائق و خواسته‌های متفاوتند و حق دارند نظریات و باورهای شخصی خود را یافته و آن را ابراز دارند بدون آنکه فرد یا نهادی عقیده‌ای را به آنان تحمیل نماید. قبول و احترام به این خصوصیات شخصی لازمه شروع بحث و گفتگو در دموکراسی است.

با وجود شناخت استقلال فکری فرد و قبول گوناگونی عقاید نظام دموکراسی نیازمند توافق شهروندان در یک سلسله ارزش‌های جمعی و اصول اخلاقیست که زمینه را جهت پذیرش و اجرای قوانین آن هموار کرده و با وجود کثرت در جامعه وحدت را ممکن می‌سازد.

نظریه وحدت در کثرت ابتدا در قرن ۱۷ میلادی به وسیله [فیلسوف آلمانی لایبنیتس](#) عنوان گردید. او که در تمام علوم آن زمان تبحر داشت ابتدا در علم فیزیک و نجوم نظریه وحدت در کثرت را مطرح کرد. لایبنیتس فرض را بر این می‌گیرد که هستی و وجود از واحدهای کثیری تشکیل شده که در کمال هماهنگی با هم ترکیب گشته و خلقت را به صورت هماهنگ بوجود آورده‌اند. او این طرز فکر را به علوم مختلف و در انتها به موقعیت فرهنگی و سیاسی اروپا انتقال می‌دهد و عقیده دارد که کثرت فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون اروپا هنگامی به هارمونی یعنی هماهنگی و آرامش منتهی می‌شود که در این کثرت وحدتی ایجاد گردد.

مسئله شناخت فرد به عنوان انسانی مستقل و از نظر حقوقی برابر با دیگر انسان‌ها نیز در همین زمان یعنی اواسط قرن ۱۷ میلادی به وسیله [جان لاک متفکر انگلیسی](#) که با لایبنیتس هم‌زمان بوده عنوان می‌گردد. حقوق و آزادی‌های فردی بعدها یکی از خواسته‌های محوری ایدئولوژی لیبرال یا لیبرالیسم می‌شود.

از این زمان به بعد مسئله فردیت انسان‌ها یا کثرت و گوناگونی در اجتماع به عنوان یک واقعیت مطرح شده و در طول قرن‌های پس از آن رفته رفته دچار تحول می‌گردد. به این معنی که ابتدا طبقه اشراف و سطح بالای اجتماع در برابر زمامداران ادعای حق و حقوق شهروندی و شرکت در زمامداری و تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی را می‌کنند. سپس فرقه‌های مختلف مسیحی در برابر رهبری مقتدرانه و مرکزی کلیسای کاتولیک در رم خواهان حق رسمیت و آزادی در باورهای دینی می‌شوند. در زمان انقلاب فرانسه، در دهه آخر قرن ۱۷ میلادی اولین متن اعلامیه حقوق بشر انتشار می‌یابد.

با آغاز انقلاب صنعتی و در اثر وخامت وضعیت کارگران، جنبش‌های کارگری شکل گرفته و خواهان حقوق و ارزش برابر کارگران می‌گردند. این قیام منجر به اندیشه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم و سپس کمونیسم در اروپا می‌گردد.

در قرن ۱۹ میلادی کثرت‌گرایی در سه زمینه فرم می‌گیرد: فردی و اجتماعی و ملی. در زمینه موجودیت و حقوق فرد، جنبش لیبرالیسم خواهان آزادی‌های حقوقی فرد و حفاظت این آزادی‌ها از دستبرد رهبران سیاسی و دینی می‌گردد. در این قرن است که قانون بردگی لغو شده و جنبش‌های آزادیخواهی زنان آغاز می‌شود.

در قرن ۱۹ میلادی تا اواسط قرن بیستم جوامع اروپا از گروه‌های متخاصمی تشکیل شده‌اند که هر یک خواهان برتری و تسلط بر دیگر است: لیبرال‌ها، محافظه‌کاران و سوسیالیست‌ها. در این مرحله تاریخ بیش از هر زمان دیگر تنش و تناقض نیروهای متضاد وحدت جامعه را غیرممکن ساخته و کثرت‌گرایی ابعاد مخربی پیدا می‌کند. نظام سنتی قرون وسطا که بر پایه فرضیات ارسطو و بر اساس برداشت‌های کلیسای رم

شکل یافته بود اعتبار خود را از دست داده و دیگر قادر نیست احتیاجات زمان را برآورده کند. نیاز به نیروی متحدکننده جدیدی از هر سو احساس می‌شود.

رهبران سیاسی و دینی آن دوران سعی می‌کنند به وسایل مختلف نیروهای آزادیخواه را سرکوب کرده و به این وسیله انسجام و وحدت جامعه را حفظ کنند. تشکیل اجتماعات در این دوران ممنوع است گروه‌های سیاسی و اجتماعی بطور سری گرد هم می‌آیند. رهبران سیاسی تشکیل انجمن‌ها یا احزاب را مخل آرامش و نظم و وحدت جامعه می‌دانند. ملت‌گرایی یا ناسیونالیسم مهمترین عامل بقا و وحدت در این قرن است.

عامل دیگری که این تنش را تشدید می‌کند انتقال نظریه [داروین](#) در مورد «تنازع بقا» و «بقای اصلح» به اجتماع و روابط بین‌المللی است که در اواخر قرن ۱۹ منجر به میلیتاریسم یا نظامیگری می‌شود. به این معنی که توان ارتشی سرچشمه و منبع همه امنیت‌ها و ضامن بقای ملت‌ها است. این باور که صلح و آشتی تنها از راه توانمندی نظامی میسر می‌شود و برتری نظامی بهترین یا تنها راه دستیابی به صلح است قوت گرفته و تولید سلاح‌های جنگی به نحو سرسام‌آوری افزایش می‌یابد. این نظریه تا به امروز با قوت تمام بر روابط بین‌المللی حکمفرماست.

شکاف‌های اجتماعی و بی‌اعتبار شدن نظام قرون وسطا مسئله «وحدت» یا همبستگی و انسجام جامعه را در نیمه اول قرن بیستم دچار بحران می‌سازد. اروپا نیازمند نوع جدیدی از زمامداری است. برخی از مورخین روی کار آمدن رژیم‌های تمامیت‌خواه یا توتالیتار مانند فاشیسم در ایتالیا، ناسیونال سوسیالیسم در آلمان و استالینیسم در روسیه را نتیجه این بحران وحدت و انسجام جامعه می‌دانند. هدف سیستم‌های تمامیت‌خواه تنها یک حکومت دیکتاتوری نیست بلکه هدایت و کنترل رفتار و حتا احساسات فرد انسان‌ها است. سران آنها یعنی موسولینی، هیتلر یا استالین ادعا می‌کردند که به وسیله تعلیم و تربیت می‌توانند انسان مورد نظر خود را خلق کنند. [کارل پوپر](#) فیلسوف اتریشی- انگلیسی که کتاب معروف او تحت عنوان «جامعه باز» معروفیت جهانی دارد بر این عقیده است که رژیم‌های تمامیت‌خواه یا توتالیتاریسم قرن بیستم دردهای تولد دنیای آزاد و دموکراتیک‌اند.

بحران زمامداری و تنش بین ایدئولوژی‌ها را اروپا توانست پس از جنگ جهانی دوم با تأسیس حکومت‌های لیبرال دموکرات تا حد زیادی برطرف سازد. کشورهای غربی توانستند با ادغام اعلامیه جهانی حقوق بشر در قانون اساسی خود حقوق افراد و گروه‌های دینی و سیاسی را به وسیله قانون حفظ کنند. انتخابات آزاد و سیستم پارلمانی یعنی واگذاری قوه قانونگذاری به مجلس که اعضایش نمایندگان مردمند همراه با تدابیر و راهکارهای دیگر توانست ثبات و انسجام این جوامع را تضمین کند. جوامع دموکراتیک غربی را دموکراسی پلورالیسم یا کثرت‌گرا می‌نامند.

با گسترش جوامع و ایجاد ارتباط گسترده در میان آنها از سویی و شدت گرفتن جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی و نتایج ویرانگر و خانمانسوز آنها از سوی دیگر این تفکر قوت گرفت که مذاهب و عقاید مختلف را باید

پذیرفت و با آنها از در آشتی درآمد، زیرا نفع جامعه انسانی در سازگاری ادیان گوناگون و احزاب و مکاتب مختلف فکری با یکدیگر است.

پلورالیسم در بُعد عملی بر مبنای همزیستی مسالمت‌آمیز است. در این سیستم به تشکل‌های گوناگون توصیه می‌شود که بجای تنازع و اصطکاک با یکدیگر، نیروی خود را صرف خودسازی درونی نمایند و با یکدیگر به صورت مسالمت‌آمیز زندگی کنند. پذیرش تنوع علایق و اعتقادات شهروندان یکی از ویژگی‌های حکومت مردمسالار است. در این روند گروه‌ها یا نمایندگان آنان باید به وسیله گفتگو و توافق به تصمیماتی برسند که به سود مشترک ختم می‌شود. در حالی که در حکومت استبدادی قدرت متمرکز و در دست عده کمی از اعضا بوده و عملاً امکان مشارکت همه گروه‌ها ممکن نیست در نتیجه کنترل قدرت و محدود ساختن آن صورت نمی‌گیرد.

با توجه به تجربه چهل سال گذشته یکی از چالش‌های بزرگ ایرانیان فاصله گرفتن از روش‌های ناکارآمد سنتی و ترک رفتار ناپسندی مانند «امر به معروف و نهی از منکر» است که شواهد ناگوار آن را نه تنها از طرف مأموران حکومتی بلکه در اعتراضات مردم متعرض به طرز پوشش زنان در ایران می‌توان مشاهده نمود. آموزش دموکراسی از همین نقطه یعنی پرهیز از تحمیل نظر خود بر دیگران آغاز می‌گردد.

عرصه اولیه شناخت ارزش و استقلال فرد، خانواده است. در جامعه دموکراتیک هر عضو خانواده بزرگ یا کوچک دارای حق و حقوق و آزادی‌هایی است که باید پذیرفته و رعایت شود.

عرصه دیگر جهت تمرین دموکراسی بحث‌ها و گفتگوها خصوصاً در رسانه‌ها و در فضای مجازی بین گروه‌های سیاسی و اپوزیسیون است. نظام دموکراسی پلورالیست یا کثرت‌گرا بر مبنای وحدت در کثرت بنا گشته. چالش بزرگ ما ایرانیان هم‌اکنون و در سال‌های آینده این خواهد بود که چگونه کثرت عقاید را بپذیریم و به آن احترام بگذاریم، از سلطه‌جویی و اقتدارطلبی دوری کنیم، روش بحث و گفتگوی دموکراتیک را بیاموزیم و در عین حال در مورد اصول کلی توافق داشته و وحدت جامعه را حفظ کنیم.

لینک کوتاه شده این نوشته:

<https://kayhan.london/fa/?p=150016>